

اعلام و آگهی است به مسلمانان تا متوجه و بیدار باشند، که اهل کتاب و بت پرستان را با ایشان کینه و دشمنی است و به خاطر تعصب قومی و به اصطلاح حفظ شرف و افتخارات واهی، آمادگی ندارند که پیرو رسولی غیر از طائفه و نژاد خود شوند و به همین جهت با تمام قوا در مقام معارضة و دشمنی با اسلام و مسلمین اند و از طرفی دید هیچ نوع خیر و برکت و پیشرفت و عزت و شرافت یا مقام و منصبی را از جانب خداوند، بر شما مسلمین ندارند.

﴿وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

و حال آن که خدا هر کس را که بخواهد به رحمت و ویژه اش مفتخر سازد [چه رسول و پیروانش و چه جانشین و اوصیانش؛ آن را که بر وفق حکمت و مصلحت دید منتخب و مرتضای خود قرار داده و از هر موهبت و نعمت در دنیا و یا عقبی، بهره مندش کند] و خدا است واجد بخشش و نوازشی بزرگ.

﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسَّهَا نَاتَ بَخِيرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ (۱۰۶).

آنچه از آیتی نسخ یا ترکش کنیم و یا از یاد ببریم، بهتر از آن یا همانندش آوریم .
 «نسخ»: در لغت به معنی ازاله و رفع نمودن و برطرف کردن و در اصطلاح فقهی: انتهاء حکم قبل است به وسیله دستور و حکمی تازه و جدید.
 کلمه «ما» شرطیه و در عمل جازمه است و «نَسَّهَا» در اصل «نَسَّيَهَا» بوده، که حرف «یا» به علت جزم از کلام افتاده و حرف «مِن» بیانیه است و مبین «ما».

[اعتراض به نسخ احکام]

باید دانست که یهودیان در مواردی از قرآن، که حکمی نسخ و از لحاظ عمل متوقف می شد و به جای آن دستوری تازه از جانب خداوند به وسیله وحی صادر می گشت، اعتراض می نمودند و به اصطلاح وانمود می کردند که اگر فرمان ابتدائی روا بود و صحیح، چرا موقوف گشت؟ و اگر به سزا نبود و ناصحیح، چرا نازل گشت؟ غافل از این که پروردگار را در تنزیل و برداشت آیات حکم و مصالحی است و طبق شرایط زمان و مکان و هر نوع مصلحتی که خود می داند، آیه و دستور نازل کند.





پس اقتضاء شرایط و زمان ایجاب می کند در مورد حکم مثلاً «قبله» مسلمین، تا مدتی به طرف بیت المقدس باشد و پس از گذشت زمانی مخصوص به طرف کعبه و مورد صدور حکم و دستور در دو زمان نسبت به دو جا، به حسب مصلحتی صورت گرفته.

از طرفی باید توجه داشت، که متفقاً علیه همه فرق مسلمین و تصریح قرآن کریم است که بعد از رحلت حضرت رسول باب وحی و نبوت و رسالت بسته و دیگر هیچ گونه ناسخ و منسوخ در آیات قرآنی نخواهد بود و مهر خاتمت بر دفتر ارسال و انزال کتب نهاده شده و پایان آن از جانب حق با جمله:

﴿ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين﴾ (احزاب (۳۳): ۴۰) اعلام گردیده و دیگر تا روز قیامت نه پیامبری و پیامی و نه فرمانی و شریعتی ظهور و بروز نکند و اگر هر نوع دعوی نبوت و رسالت از جانب هر فردی با هر گونه تزویر و نیرنگ یا معجزه و کرامت ابراز شود، مطرود است و مردود و قرآن برنامه ای است همیشگی برابر فطرت، و چون واجد:

﴿لا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين﴾ (انعام (۶): ۵۹) است، خواستها و بروز استعدادات نهفته بشر را در سیر تکاملی کمال و معرفت ضامن و به صدای رسا گویا است که:

﴿لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه﴾ (فصلت (۴۱): ۴۲).

و لذا، روشن است که:

﴿ومن يتبع غير الإسلام دينا فلن يقبل منه﴾ (آل عمران (۳): ۸۵).

باری، فرمود: آیه ای را که ما از نظر تکلیف، برمی داریم و ترکش می کنیم، یا آن را از یاد ببریم، نیکوتر از آن یا همانندش آوریم.

یعنی: آیه «ناسخ» در حقیقت متضمن همان خوبی ها و اثرات نیکوئی که در آیه «منسوخ» - از نظر دستور العمل یا جهات دیگر برابر شرایط زمان و مکان - بوده می باشد و یا تناسب آن با جریان روز، نیکوتر از حکم قبل خواهد بود.

«انساء»: در لغت به معنی فراموشاندن و از یاد بردن است یا به ترك چیزی و ادار

کردن؛ که گاه در معنی حقیقی استعمال می شود مانند: این که مطلبی را از حافظه کسی ببرند و گاه در معنی مجازی، به این معنی: که موضوع مورد فراموشی قرار نگیرد، ولی به جهات و یا مصلحتی آن را در بوته فراموشی گذارند و مورد عمل یا عنایت و توجه قرار ندهند؛ چنان که در عرف و اصطلاح فارسی گویند: فلان مطلب را به فراموشی سپردم یا در بوته فراموشی گذاشتم؛ یعنی: دیگر آن را مورد امعان نظر یا اقدام عملی قرار نمی دهم و این گفتار نه به این معناست که اصل موضوع از خاطر زدوده شده، بلکه دیگر مورد عنایت و توجه نیست.

[بیانهای مختلف از «انساء»]

بنابراین «انساء» در آیه را به چند نوع می توان تصویر کرد:

۱. «ننساها»: یعنی آن را دستور به ترکش دادیم و طرف را وادار به انصراف از عمل به آن نمودیم.
۲. آن را خود در بوته فراموشی سپردیم و «کَانَ لَمْ یَکُنْ» فرض کرده و دیگر از ادامه اجرائش روی حکم و مصالحی منصرف شدیم.
۳. یا آن را از حافظه افراد زدودیم و از میان به نحوی بردیم که دیگر بیاد نیاورند و فراموش کنند. بدیهی است در معنای اخیر، همچنان که مشهود نوع بشر است حافظه امری اختیاری نیست و چه بسا با ممارست و کوشش های مداوم و متوالی سعی می شود که آیاتی از قرآن یا همه آن مورد حفظ قرار گیرد؛ ولی پس از چندی طولانی یا کوتاه، برخی آیات از خاطره محو و با هر نوع فشاری به حافظه به یاد نمی آید و البته در این معنا و مفهوم بالاخص در امر وحی و آیات قرآنی، شخص شخیص نبی اکرم و اوصیاء حضرتش مستثنی است؛ زیرا در این صورت پایه رسالت متزلزل و امان برداشته می شود و بر خدا است که نبی اکرم و وصیش را همواره در حفظ آیات قرآنی و امور وحی مدد بخشد؛ چنان که در یکی از آیات مکی سوره اعلی و ابتدای رسالت حضرتش فرمود:

﴿سَنَقْرَأُكَ فَلَا تَنسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾ (اعلی (۸۷): ۷-۶).





ما بر تو خوانیم پس تو فراموش نمی کنی، مگر آنچه را که خدا خواهد؛ که همانا او می داند امر آشکار و آنچه که پنهان می شود.

وعده ایست از جانب پروردگار نسبت به رسول اکرم، که آیات قرآنی را فراموش نکند و کلمه: «ما شاء الله» به صورت استثناء، به خاطر آن است که آدمیان دچار گمراهی و اشتباه نشوند و بدانند که همواره دست خدا در همه جا باز و در هیچ امری از امور ناتوان و کنار نشسته نیست و ریش نعمش بر بندگان «آنا فآنا» با مشیت بالغه اش صورت گیرد و هیچ کس واجد هیچ نوع امری به ذات خود نیست، چه حافظه و حیات یا درك و شعور.

و لذا اگر حافظه را از فرد باز نگیرد و «الی الابد» او را مشمول این نعمت قرار دهد، نه به این معنا است که حافظه ذاتی او است؛ بلکه باید بداند که به مشیت حق و در دست خالق او است و هر آن امکان باز پس گیری آن موجود؛ تارِب خود شناسد و به موهبت ها و فیض دائمیش سپاسگزاری کند و نیز، احادیثی که از عاقه و خاصه در مورد آیه:

﴿لنجعلها لكم تذكرة وتعيها اذن واعية﴾ (الحاقه: ٦٩: ١٢) نقل است، مراد از ﴿اذن واعيه﴾ امیر المؤمنین علیه السلام [است] که هر چه را پیغمبر فرمود به خواست و مشیت الهی، از یاد نبرده؛ هر آنچه را که حق به وسیله جبرئیل، به نبی اکرمش آموخت، حضرتش به علی علیه السلام آموزش داده؛ امیر المؤمنین به وصی بعد از خود، فرزند بزرگوارش حسن علیه السلام تا امام دوازدهمین حجة بن الحسن العسکری، که در پس پرده غیبت است و ما با بیداری و عمل به وظایف، در انتظار ظهور و فرج آن حضرت به سر بریم.

بنابراین قید «ما شاء الله» در آیه، تنها مفهم همین معنا است که امکان سلب حافظه با این که وعده حتمی است، موجود است؛ نظیر «ما شاء ربك» در سوره هود، آنجا که فرمود:

﴿فأما الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير وشهيق﴾ * خالدین فیها ما دامت السموات

١. قال حدثنا فرات بن إبراهيم الكوفي قال حدثني عبيد بن كثير معننا عن ابي جعفر علیه السلام في قوله: ﴿و تعيها اذن واعية﴾ (الحاقه: ٦٩: ١٢) قال: هي والله اذن علي بن ابي طالب علیه السلام. المناقب، لابن المغازی، ص ٢٦٥، ح ٢١٢؛ تفسیر فرات کوفی، ج ١، ص ٤٩٩.

والارض إلا ما شاء ربك إن ربك فعال لما يريد ﴿ (هود: ۱۰۶-۱۰۷).

و اما مردمی که در راه بدبختی و شقاوت گام نهاندند، پس در آتش اند؛ که در آن دم فرو بردن است و باز پس دادن؛ نالیدن است و خزنش کشیدن؛ [دم و بازدمی سخت و طاقت فرسا، که حاکی از شدت عذاب الهی است] و در آن آتش اند همواره جاوید، تا گاهی که آسمانها و زمین پابرجاست، مگر آنچه و آن که را که پروردگار تو خواست؛ که همانا خدای تو درباره آنچه را که می خواهد بسیار کاربر است و کارآمد.

﴿و اما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض إلا ما شاء ربك عطاء غیر مجذوذ﴾ (همان: ۱۰۸)

و اما کسانی که در راه خوشبختی و سعادت گام نهاندند، پس در بهشت به سر برند همواره و جاوید تا آسمانها و زمین استوار و پابرجاست، مگر آن که و آنچه را که مورد خواست پروردگار تو است [و این نعمت و موهبت را می بخشد] بخشیدنی نامقطوع.

[خلود دوزخیان و بهشتیان]

پیدا است، با این که آیه تصریح است در خلود دوزخیان و بهشتیان، بالاخص که در ذیل آیه با جمله: «غیر مجذوذ» تاکید بیشتری است به همین معنی نسبت به اهل بهشت [و] نیز، روشن است که خداوند هیچ گاه خلف وعده نمی کند؛ «مع هذا» با قید: «إلا ما شاء ربك» باز ثبات و دوام و جاوید بودن آن را معلق برخواست و مشیت خود می سازد، تا تصوّر نشود که امکان وقوعی خروج از بهشت یا دوزخ نسبت به صاحبان آن، امری است ممتنع و محال؛ بلکه به عکس دریابند که بر خورداری ایشان در بهشت از هر نعمتی، نیز، همواره و در هر آن به افاضه خدا و حرکت و سکون هر ذره در هر جا، پیوسته به خواست و اذن اوست؛ آیه را برخی بهشت و دوزخ قیامتی و برخی برزخی دانسته اند.^۱

﴿الم تعلم ان الله على كل شیء قدير﴾ (۱۰۶).

آیا ندانستی و توجه نکردی که خدای بر هر چیزی توانا است. من جمله بر نسخ

۱. تفسیر کنز الدقائق، ج ۶، ص ۲۴۱ به نقل از تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۲۸؛ تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۵.



آیه ای یا «انساء» و فراموشاندن آن؛ یا آوردن آیت دیگری به مانند یا بهتر از آن؛ که به
مصلحت و با شرایط زمان و مکان سازگاری دارد.

﴿الم تعلم ان الله له ملك السماوات والارض﴾ (۱۰۷).

[خداوند تنها پناه]

آیا آگاه نشدی و ندانستی! که فرمانروائی آسمانها و زمین تحقیقاً ویژه خدا است.
استفهام تقریری است یعنی: بدیهی است که چنین است و نه تنها زمین و آسمان
بلکه همه هستی ملک او و در ید قدرت او است و لذا، تدبیر و برنامه ریزی همه امور
به علم و فرمان و خواستش صورت گیرد و تصرفی است در ملک خود و کسی را حق
ایراد و اعتراض نشاید و چون و چرائی نباشد و خدا است که هر چه را خواهد به انجام
رساند و هر تغییر و تبدیلی در امر تکوین و تشریح، ویژه اش باشد؛ چرا که:

﴿يفعل ما يشاء﴾ (حج: ۲۲: ۸۱) است و ﴿يحكم ما يريد﴾ (مائده: ۵: ۱) ﴿لا يسأل عمتا
يفعل﴾ است ﴿وهم يسألون﴾ (انبیاء: ۲۱: ۲۳)

پیدا است جمله در آیه تعریضی است به سخنان ناروای یهود، تا مگر به خود آیند و
سخنان نابه جا را بس کرده و به ایرادهای بنی اسرائیلی نسبت به خدا و رسولش، پایان
دهند.

﴿وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير﴾ (۱۰۷).

و برای شما غیر از خدا هیچ دوست و یآوری نیست. یعنی: در اموری که سود شما
را تضمین کند و جسم و جانتان را مصلحت باشد که از چه طریقی گام بردارید و
چگونه به سوی سعادت و خوشبختی سوق داده شوید، بدانید و آگاه باشید که در این
مسیر هیچ یار و یآوری ندارید جز پروردگارتان و پیروی از هواهای نفس و القائنات
شیطانی یا هر موجود دیگری غیر خدائی، نه تنها این که شما را نصرت بخش نبوده، بلکه
دشمن و عامل فساد و بدبختی شما است.



﴿ام تریدون ان تسالوا رسولکم كما سئل موسى من قبل ومن يتبدل الکفر بالإیمان فقد ضلّ سواء السبیل﴾ (۱۰۸).

بلکه می خواهید درخواستی را از رسولتان؛ همان گونه که موسی از پیش مورد درخواست قرار گرفت و هر کس کفر را با ایمان جایگزین کرد پس به یقین، راه میانه [هموار] را از دست بداد.

﴿وڈ کثیر من اهل الکتاب لو یردّونکم من بعد ایمانکم کفاراً حسداً من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحقّ فاعفوا واصفحوا حتی یاتی اللّٰه بامرہ إنّ اللّٰه علی کلّ شیءٍ قدیر﴾ (۱۰۹).

گروهی زیاد از وابستگان کتاب [یهود و نصاری] دوست دارند تا شما را پس از گرویدنشان [به اسلام] به کفر و ناسپاسی برگشت دهند، به خاطر رشکی در وجود و نهادشان، پس از روشن شدن حق بر خویش؛ پس ببخشید و در گذرید تا این که خدا را فرمائش فرارسد؛ که همانا خداوند بر هر چیز توانا است.

﴿واقیموا الصلّٰة وآتوا الزکّٰة وما تقدّموا لانفسکم من خیر تمجدوه عند اللّٰه إنّ اللّٰه بما تعملون بصیر﴾ (۱۱۰).

و بپا دارید نماز را و بپردازید زکوة را و هر چه از نیکی که برای خود پیش فرستید، آن را نزد خدا یابید؛ که تحقیقاً خدا بینا است به آنچه به جای می آورید.

﴿وقالوا لن یدخل الجنّة إلا من کان هوذا او نصاری تلک امانتہم قل هاتوا برهانکم ان کتم صادقین﴾ (۱۱۱).

و گفتند هرگز وارد بهشت نشوند مگر کسی که یهود است یا ترسا؛ این است دروغها [یا آرمانهایشان] بگو اگر راست گوئید، برهان خود بیاورید.

﴿بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربّه ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون﴾ (۱۱۲).

آری هر که چهره خویش برای خدا منقاد بساخت و نیکوکار بود و خوش رفتار، پس مَر اوراست دستمزد خویش نزد خدایش و نه بیمی برایشان است و نه اندوهگین شوند.

﴿وقالت اليهود لیست التّصاری علی شیءٍ وقالت التّصاری لیست اليهود علی شیءٍ﴾



وهم يتلون الكتاب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم فالله يحكم بينهم يوم
القيامة فيما كانوا فيه يختلفون ﴿١١٣﴾.

و جهودان گفتند: که ترسایان بر هیچ چیز [پایه ای] نیند؛ و ترسایان مدعی شدند، که
جهودان بر هیچ چیز نیند؛ در حالی که ایشان کتاب می خوانند؛ همچنین کسانی که
کتاب نمی دانند، مانند گفتار ایشان بر زبان راندند؛ باری، خداوند روز رستخیز میان
آنان داوری کند در آنچه هم آهنگ نبوده، بگو مگو می کردند.

﴿ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه وسعى في خرابها اولئك ما كان
لهم ان يدخلوها الا خائفين لهم في الدنيا خزي ولهم في الآخرة عذاب عظيم﴾ (١١٤).
و کیست ستمگر تر از آن که در پرستش گاههای الهی منع ذکر نامش کرد! و در
ویرانی آنها به کوشید؛ این گروه و رودشان به پرستش گاهها نَسزد مگر در حال بیم و
ترس، برای آنان در دنیا خواری و رسوائی و در آخرت عذابی بزرگ است.

﴿ولله المشرق والمغرب فاينما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع عليم﴾ (١١٥).
و برای خدا است مشرق و مغرب، پس هر کجا رو آورید همانجا رو به سوی خدا
است؛ که یقیناً خدا گشاده رحمت است و دانا.

لغت

«ام»: در این جا منقطعه، که در معنای بل اضرایبه است.

«سوال»: پرسش و درخواست و در آیه منظور پرسش های تعتی که ایجاد رنج و
ناراحتی در مخاطب می نماید و یا اقتراحی که جنبه های بهانه جوئی دارد.

«تبدل»: جایگزین کردن چیزی به چیز دیگر.

«حسد»: رشک و در معنی اراده و اقدام به نابود نمودن نعمتی درباره کسی یا بیزاری
جستن شخص از واجد آن نعمت.

«ضلّ»: گم کرد و از دست داد.

«سواء»: میانه، مساوی، برابر، قصد [اقتصاد]

«عفو»: از گناه کسی درگذشتن.

«صفح»: - مانند عفو - چشم پوشی کردن از جرم و گناه.

